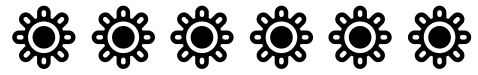


مرد یخی | ترنج , ❁ ۱۶,۰۲,۲۰

[۲۰:۱۴



#پارت ۱۴۲

#ترنج

دروغ نگم ذهنم درگیر حرف آخرش بود که گفت از ایران  
میره... یعنی واقعا آمده بود این حرفارو بزنه شانس  
امتحان کنه بره؟؟؟

من که باورم نمی شد دو دل بودم یه حسی بهم می گفت  
اینا نقشه ی جدیده واسه نزدیک شدن به من و به  
مسخره گرفتن من یه حس دیگم می گفت نه رفتارش  
حرفاش اینو نشون نمی داد  
حرفاش یجوری بود انگار واقعا آمده بود خداحافظی کنه...

قلبم از این فکر گرفت کاش واقعیت نداشته باشه...

برای تو چه فرقی داره بهار واقعیت داشته باشه یا نداشته  
باشه

اون آدمی نبود که تو بهش دل بستنی

اون یه دروغگو هوسباز بود

به حس اشتباهت بها نده بهار وگر نه مثل اتفاق قبل تکرار  
میشه

وقتی رسیدم خونه از تا کسی پیاده شدم و از پله ها رفتم  
بالا

در زدم اما کسی جواب نداد مگه ماما خونه نبود؟؟؟  
دلشوره گرفتم نکنه اتفاقی برایش افتاده باشه؟؟؟

سریع کیلدارو از کیفم کشیدم بیرون و در باز کردم ماما  
رو مبل خوابیده بود و داشته ناله می کرد ترسیده رفتم  
طرفش یه حرفایی میزد انگاری داشت جیغ میزد و از  
کسی کمک می خواست

ترسیده تکونش دادم و....

بعد از اینکه جریان گفتم مامان چیزی نگفت و حرفی نزد  
منتظر بودم یه حرفی بزنه یا منو تایید کنه که آره فکرم  
درست بود اما مامان سکوت کرد و بدون هیچ عکس  
العملی رفت داخل اتاقش ...

متعجب به مسیر رفتنش خیره شدم

پوف من با این بچه بازیام دارم مادرمو عذاب میدم اون  
هر لحظه باید نگران من باشه..

از جام بلند شدم و وارد آشپزخونه شدم نگاهم به بسته  
مرغی که رو سینک بود افتاد آخی الهی مامان می خواسته  
نهار درست کنه وقتی فهمید من نمیام بیخیال شد

خودم دست بکار شدم چون نه من نهار خوردم نه مامان  
حداقل بچسبم شام درست کنم  
روغن ریختم تو تابه تا مرغا رو سرخ کنم برنجم خیس  
کردم

تو آشپزی هر لحظه فکرم میرفت سمت آرش کاش  
اینجوری نمی شد... کاش این شرط بندی احمقانه نبود

کاش سامیار واقعا همینی بود که امروز نشون می داد یه  
عاشق واقعی... چجوری دلش امد اینکار کنه...

یاد اون شبی افتادم باهم رفتیم بیرون

سامیار چقدر جنتلمانه رفتار کرد

شام دونفره ایی که باهم خوردیم

شاخه گل رزی که از دست فروش برام گرفت و وقتی منو  
رسوند خونه دستمو بوسید میدونست از این فراتر دوست

ندارم و راحت نیستم به عقیدم احترام می گذاشت من  
ساده خوش خیال هم فکر کردم سامیار دختر بازه چشم  
چرون

بخاطر من متحول شده

ولی خب زهی خیال باطل اینا همه یه نقشه رمانتیک و  
فرمالیته بود..

با صدای جلیزو ولز مرغا به خودم امدم  
وقتی که هردوتا روی مرغ سرخ کردم سسش که بت  
زعفرون دم کرده پیازو سیر رنده شد بود بهش اضافه  
کردم

و زیرش کم کردم تا با شعله ملایم بپزه

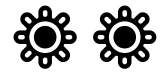
خودم رفتم تو اتاقم تا یساعت بعد پیام برنج بپزم و  
سالاد درست کنم

رو تختم خوابیدم و گوشیم برداشتم  
وارد تلگرام شدم شماره سامیار سیو داشتم من از همه  
جا بلاکش کرده بودم اما اون نه پروفایل تلگرامش نگاه  
کردم عکس خودش بود و....

مرد یخی | ترنج | ❁ ۱۷,۰۲,۲۰

[۱۹:۴۳]





#پارت ۱۴۳

#ترنج

رو تخته خوابیدم و گوشیم برداشتم وارد تلگرام شدم  
شماره سامیار سیو داشتم من از همه جا بلاکش کرده  
بودم اما اون نه پروفایل تلگرامش نگاه کردم عکس  
خودش بود

زوم کردم رو تصویرش ته دلم یه حسی داشت قلقلک  
می خورد



تو دانشگاه چندتا از بچه‌ها می‌گفتن منو سامیار ته چهره  
هامون مثل همه یجوری انگار قیافه هامون مثل همه من  
می‌خندیم ولی الان که دقت می‌کنم

می‌بینم آره انگاری واقعا یه شباهتی بهم داریم هوف خدا  
این چرت و پرتا چیه من نشستم بهشون فکر می‌کنم  
روانی شدم

کاش می‌رفتی سامیار نمی‌آمد سراغم  
و فکر منو درگیر خودت نمی‌کردی

من تازه فراموش کردم اتفاقای بینمون  
باز امدی که منو عذاب بدی پوف کلافه ایی کشیدم که  
گوشیم زنگ خورد

شماره ناشناس بود برخلاف بقیه آدما که شماره ناشناس  
جواب نمیدادن من جواب می دادم تماس برقرار کردم که  
صدای سامیار آمد: الو بهار؟؟

برای بار دوم من شوکه کرد چیزی نگفتم که گفت:  
خواهش می کنم قطع نکن و همینجوری ساکت بمون  
بلند شدی رفتی من حتی قدرت واکنش نداشتم  
نمیدونستم چیکار کنم

میدونم حق داری نمیتونی بهم اعتماد کنی اما بهار من  
میخوام دوباره شانسم امتحان کنم قبل از رفتنم واسه  
همین گوش بده بین چی میگم...

بعد از چند لحظه صدای ترق پرق شد انگاری داشت  
یکاری می کرد نمیدونم چرا اما منتظر شدم بینم میخواد

چیکار کنه که بعد از چند لحظه صدای نواختن گیتار به  
گوشم خورد

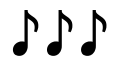
من تمامم رو میدارم برات  
من حواسم هست دقیق به چشات  
تو یه عمره که برام نفسی  
آدمها حسودن نگی به کسی  
دلتو هوامو داره یا نه هستی باهام بگو آره یا نه  
تو از این دیوونه جونو بخواه  
بین که واست میداره یا نه



ناز تو من میخرم بگو چند دلبری کن تو با موی بلند  
جونمو میدم تو فقط بخند این دلم واسه تو از ...  
ناز تو من میخرم تو بیا فکرم همش توی تازگی ها  
میمیرم واسه وان سادگی ها اسم این حسو نداری ریا



دل میبری از من آسون منو تو یه چترو بارون  
دوتایی قدم توو خیابون چه حالی دارم  
دل شده به عشقت دیوونه عشق تو توو قلبم میمونه  
زندگیمو ساختم کنارت تنهات نمیدارم



ناز تو من میخرم بگو چند دلبری کن تو با موی بلند  
جونمو میدم تو فقط بخند این دلم واسه تو از ...  
ناز تو من میخرم تو بیا فکرم همش توی تازگی ها  
میمیرم واسه وان سادگی ها اسم این حسو نزاری ریا

«مهدی عسگری، دلبری»